ادامه مطلب تداعی سالهای پیش از انقلاب... از صفحه ۲۵

سیاسی پس از آن را با آنچه که امروز در جامعه ما می گذرد بسنجیم تا تشابهات آن را بهتر درک کنیم. وجود این تشابهات البته به معنای آن نیست که ما امروز در شرایط به اصطلاح «پیش انقلابی» به سر می بریم و باید فردا شاهد انقلاب جدیدی در ایران باشیم. جامعه ایران اکنون نسبت به ۳۰ سال پیش تفاوت های فرهنگی و اجتماعی محسوسی کرده است، و کیفیت تغییرات آینده آن را نمی توان با قرینه سازی های تاریخی پیش بینی کرد.

افزایش ناگهانی درآمد نفت در سال ۱۹۷۳ (براثر جنگ اعراب و اسرائیل) به یکباره سرمایه هنگفتی را وارد اقتصاد ایران کرد. شاه که در آن زمان خیالات رسیدن به «دروازه تمدن بزرگ» را در سر می پروراند و نقش خود را در بالابردن قیمت نفت نیز عمده می دانست این فرصت را مغتنم شمرد و درآمد نفت را به صورت بی رویه در جهت تحقق آرزوهای دور و دراز خود به کار گرفت. او از یک سو به تقویت قوای نظامی خود پرداخت تا پنجمین قدرت مسلح جهانی آن روز را ایجاد کند و ژاندارم منطقه شود، و از سوی دیگر با تزریق بی رویه نفت در اقتصاد کشور به فساد گسترده اقتصادی دامن زد. در واقع ، دو نهاد یا گروه از درآمد نفت بیش از هر نهاد و گروه دیگری سود بردند. یکی ارتش بود که می رفت تا به مدرن ترین و مجهز ترین سلاح های نظامی مجهز شود، و دیگری کسانی که در ساختار قدرت جای پایی داشتند و می توانستند با شرکت در معاملات دولتی و مقاطعه های بزرگ از درآمد نفت سهمی به جیب بزنند.

در سطح جامعه، تزریق درآمد نفت به اقتصاد به فربهی آن کمک کرد و ثمرات آن به صورت ناموزونی در سطح جامعه پخش شد. طبقه متوسط از مزایای اقتصادی آن تا حدی بهره گرفت، ولی طبقات پایین جامعه و روستانشینان سود چندانی نبردند. علاوه بر این ، فشار تورم ناشی از اقتصاد فربه شدن از درآمد نفت، به خصوص در زمینه مسکن، بیش از همه برطبقات پایین جامعه وارد می شد. و شاه که از دور سیل اتومبیل های جدید در خیابان های تهران و برج های ساختمانی شمال شهر را می دید غره را قدرت هرچه بیشتری که به هم زده و نقش ژاندارمی منطقه را به عهده گرفته به «پیش رفت» های خود می بالید و بله قربان گویان و چاپلوسان دستبوس نیز با ارائه گزارش هایی که او دوست داشت بشنود به توهمات او دامن می زدند.

افزایش فوق العاده درآمد نفت در سالهای اخیر نیز در نظام ولایت فقیه سیری مشابه، ولی به مراتب فساد بارتر، را در پیش گرفته است. آرزوهای جاه طلبانه ولی فقیه برای سلطه منطقه ای (اگر نه جهانی) او را واداشته است تا سهم بزرگی از درآمد نفت را به مصرف هزینه های نظامی (یا بالقوه نظامی، فعالیت اتمی) اختصاص دهد و بازوی نظامی رژیم یعنی سپاه پاسداران را در حد بزرگ ترین، اگر نه قدرتمندترین، نیروی نظامی منطقه مسلح کنند. هزینه های سرسام آور تبلیغاتی یا ماجراجویی های خارجی به کنار، اقتصاد کشور نیز به صورت بیمارگونه ای در اثر تزریق بی رویه درآمد نفت فربه شده است. از یک سو، عوامل و وابستگان رژیم با بند و بستهای تجاری و مقاطعه کاری تا آنجا که می توانند از این خوان یغما به جیب می زنند، و از سوی دیگر تورم مهارگسیخته این اقتصاد بیمار بخش های وسیعی از جامعه و از جمله بخش اعظم طبقه متوسط را زیر فشار قرار داده است. ارقام رسمی تورم ۲۰ درصدی را کنار بگذارید. مردم با تورم های ۱۰۰ درصدی یا بیشتر در مورد زمین و مسکن و برخی از مواد خوراکی روبرو هستند. اقلیتی از خوان یغمای نفت به سرمایه های افسانه ای دست یافته اند و نقدینگی بسیار زیاد آنان ظاهراً نظام قیمت ها را به هم ریخته است. افزایش درآمد نفت برای رژیم ولایت فقیه دارد همان کاری را می کند که افزایش درآمد نفت در سال ۱۳۵۳ برای رژیم شاه کرد.

شاه در سالهای ۵۳ تا۵۶ پایه های قدرت خود را هرچه بیشتر تحکیم می کرد و با اقتدار بیشتری کنترل کارها را به دست گرفت. او که ایران را بیشتر از دید چاپلوسانی می دید که از خوان نعمت نفت برخوردار شده بودند چنین می پنداشت که مردم نیز از سیاست های او خوشنودند و دعاگو، نمی توانست تصور کند که در پس پرده تزویر ریایی که خود برای خود ساخته است در عمق جامعه چه می گذرد. اگر اعتراض و مخالفتی می شد آن را به تحریک بیگانگان می دانست و مالیخولیای دشمن تراشی که ذهن او را پر کرده بود نمی گذاشت که حتی به اخطار نزدیکان خود توجه کند. سرانجام نیز تصمیم گرفت کار را یک سره کند و با ایجاد یک حزب واحد همه مردم را عضو خانواده ای کند که خود به عنوان یک پدر، سالاری آن را بر عهده داشت. آنانی را هم که پدرسالاری او را نمی پذیرفتند، و به دید او از خارج دستور یا الهام می گرفتند، «مخیر» کرد که گذرنامه بگیرند و از ایران «او» خارج شوند.

غرور پدرسالارانه ولی فقیه نیز در سالهای اخیر سیاست مشابهی را در پیش گرفته است. او اکنون می پندارد که قاطبه مردم خواهان مهر پدرانه او هستند و تنها اقلیتی هستند که تحت تاثیر بیگانگان و دشمنان نظام و ولایت فقیه سرسازگاری ندارند. مالیخولیای دشمن تراش او نیز در هر مخالفتی دشمن را می بیند و هر نظری را که با اندیشه های داهیانه و آسمانی او هم آهنگ نباشد بیگانه می داند. او نیز اکنون به بسیاری از نزدیکان خود اعتماد نمی کند و تنها مصاحبت چاپلوسانی را می پسندد که در ولایت او ذوب شده باشند و گوش به فرمان او باشند. او البته به تحزب اعتقادی ندارد که کار حزب واحد شاه را سرمشق خود کند، ولی در رأی گیری اخیر تقریباً همان کار را بدون حزب کرد. از یک سو، به اشاره او، مأموران گوش به فرمانش تقریباً همه کسانی را که به «حزب» او اعتقادی ندارند از شرکت در انتخابات منع کرد و از سوی دیگر به صراحت از مردم خواست که به این حزب که احمدی نژاد مظهر آن است رأی دهند. او عملاً از همه خواسته است که به حزب واحد او بپیوندند. ۲۴ اسفند را برای رژیم ولایت فقیه می توان معادل لحظه ای دانست که شاه به تأسیس حزب واحد رستاخیز دست زد.

شاه با تأسیس حزب واحد رستاخیز طبقه متوسط جامعه را که از سیاست های اقتصادی او تا حدی سود برده بود و یک پایگاه نسبتاً مطمئنی برای نظام بشمار می رفت و در عین حال خواهان آزادی های نسبی سیاسی بود از خود راند. همراه شدن این قشر با قشرهای پایین تر جامعه که نارضایان اقتصادی بشمار می رفتند کار رژیم را یک سره کرد. امروز نیز آقای خامنه ای با سیاست ۲۴ اسفندی خود درست قشری را از خود رانده است که یک پایگاه نسبتاً مطمئنی برای نظام بشار می رفت. ولی خواهان آزادی های نسبی سیاسی نیز بود. او اکنون آنان را به صف مخالفان خود و نارضایان اقتصادی و سیاسی رژیم رانده است. این سیاست می تواند همان قدر مهلک باشد که سیاست حزب واحد شاه. در فضای پس از ۲۴ اسفند، ولی فقیه بیش از هر زمان تنهاتر شده است و فقط می تواند به نیروی نظامی و چاپلوسان بله قربان گوی خود متکی باشد. از این نیروها در حفظ رژیم شاه کارچندانی برنیامد. آیا می توان تصور کرد که این نیروها بتوانند در حفظ رژیم ولایت فقیه نقش بهتری اجرا کنند؟

اینها تشابهات عمده ای بود که بین شرایط فعلی ایران و سالهای پیش از انقلاب دیده می شود. البته تفاوت های زیادی هم هست . شاه با یک حرکت خود سرانه (و احمقانه) تغییر تاریخ نیز حربه بزرگی به دست اسلامگرایان داد. حرکت مشابهی در این حد هنوز از ولی فقیه دیده نشده است (اقدامات ضد آثار باستانی تأثیر قابل مقایسه ای در بسیج توده ای ندارد). رژیم ولایت فقیه تحت فشار بین المللی است (که رژیم شاه نبود) و این امر به صورت یک تیغ دو لبه می تواند به سود یا زیان تمام شود. رژیم ولایت فقیه از یک نفوذ معنوی نیز برخوردار است که رژیم شاه نبود. از سوی دیگر، مقایسه این شرایط هیچ به معنای آن نیست که این دو رژیم از یک جنسند: شاه یک دیکتاتور زمینی بود و خامنه ای به نام خدا فرمان می راند. مبارزه با شاه البته ساده تر بود، ولی خامنه ای نیز روئین تن نیست. او بیش از هرکس دیگر دارد ریشه های معنوی و مردمی نظامی را می زند که خود بر آن فرمان می راند. خامنه ای را باید مؤثرترین رهبر اپوزیسیون خواند.

شرایط سیاسی و اقتصادی ایران بر خیل عظیم ناراضیان از رژیم جمهوری اسلامی افزوده است.اکنون بیش از هر زمان دیگر، پایگاه های سیاسی و اجتماعی رژیم تضعیف شده است. این نارضایی عمومی البته به خودی خود به یک حرکت سیاسی تبدیل نمی شود و نمی تواند منشأ تغییری در ساختار یا سیاست رژیم ایران بشود. از سوی دیگر، اگر این نارضایی عمومی بیان سیاسی پیدا نکند ممکن است به بروز تنش های اجتماعی بینجامد و یا به شورش های کور منجر شود. چنین حرکت هایی می تواند از یک سو خطر فروپاشی جزیی یا کلی جامعه را به دنبال داشته باشد، و از سوی دیگر به تقویت خواست امنیت در برابر دموکراسی درجامعه بینجامد، و به این صورت راه برای به قدرت رسیدن یک دیکتاتور جدید باز شود. علاوه بر این، و در شرایطی که ایران تحت فشار جامعه جهانی است، هرگونه به هم ریختگی سیاسی یا اجتماعی می تواند راه را برای دخالت خارجی باز کند. تنها در صورتی که نارضایی عمومی مردم ایران یک بیان سیاسی پیدا کند می توان از بروز این خطرات فاجعه بار جلوگرفت و به آینده دموکراتیک ایران دل بست . و این یعنی که مشکل اصلی جامعه ما و اپوزیسیون مشکل رهبری است.

رهبری سیاسی مستقیم، و از درون

حسین باقرزاده

سه شنبه ۲۷ فروردین ۱۳۸۷- ۱۵ آوریل ۲۰۰۸

تاریخ مبارزات دموکراتیک در ایران تحولات زیادی را در گذشته دور و نزدیک پشت سر گذاشته است. وحدت سیاسی اپوزیسیون در برابر جمهوری اسلامی از آرزوهایی بوده که بسیاری درباره آن سخن گفته اند و یا گام هایی برای تحقق آن برداشته اند ولی هیچگاه به تحقق نرسیده است. لازمه یک اتحاد سیاسی، توافق بر سر یک سلسله از اصول دموکراتیک و حقوق بشری و پذیرش یک برنامه سیاسی حداقلی از سوی نیروهای شرکت کننده در آن است. دامنه این برنامه سیاسی هرچه که محدودتر باشد توان بالقوه آن برای جذب نیروهای بیشتری از جامعه بالاتر خواهد رفت. تحقق وحدت، علاوه بر این، به یک رهبری سیاسی نیاز دارد که از مقبولیت ملی برخوردار باشد و بتواند اعتماد بیشترین نیروهای فعال جامعه مدنی و خیل عظیم ناراضیان از وضع موجود را به خود جلب کند.

مسئله رهبری، و چگونگی آن، یکی از پیچیده ترین معضلات یک جنبش سیاسی در سطح ملی است. برخی بر آنند که رهبری باید جمعی یا شورایی باشد و هرگونه رهبری فردی را که از دید آنان به کیش شخصیت و احیاناً دیکتاتوری فردی می انجامد نفی می کنند. از دید جامعه شناسی سیاسی، اما، نه این فرض همیشه صادق است و نه رهبری های جمعی بدون معرفی نمادها یا سخنگویانی که از محبوبیت عمومی برخوردار باشد توانسته اند در سطح ملی مؤثر باشند. رهبری نه فقط تعیین کننده سیاست های کلی یک حرکت است و بلکه به آن هویت می بخشد، و شناخت و درک رهبری فردی، یا فرد به عنوان نماد رهبری، برای توده مردم به مراتب عملی تر و ساده تر است. کار جمعی در رهبری یک مبارزه سیاسی، از سوی دیگر، به مبارزه ثبات و استمرار می بخشد و از انحراف و شکست آن تا حد زیادی جلوگیری می کند.

نقش رهبری در سه جنبش مشروطه، ملی شدن نفت و انقلاب سال ۵۷، این تفاوت ها را تا حدی نشان می دهد، در جنبش مشروطه، رهبری جمعی بود به این معنا که فرد خاصی به عنوان رهبر جنبش مشروطه شناخته نشد و بلکه افراد متعددی در سطوح مختلف به عنوان رهبران این جنبش نقش ایفا کردند. در دو مورد دیگر، ما با رهبری فردی قوی روبرو بوده ایم. در جنبش ملی شدن صنعت نفت، رهبری فردی آن را ضربه پذیر کرده بود و در نهایت به شکست آن انجامید. و در انقلاب ۵۷، رهبری فردی به استبداد مذهبی منجر شد و بسیاری از نیروهای فعال در انقلاب را به صورت خشونت باری از صحنه خارج کرد. از این سه، انقلاب مشروطه اثر پایدار و درازمدت بر جامعه ایران باقی گذارد، در حالی که از دو حرکت دیگر که رهبری فردی در آنها قوی بود، اولی به شکست انجامید و دومی به نوعی به «انحراف» کشیده شد. از سوی دیگر، در سطح جهانی جنبش های سیاسی قوی و مؤثر غالباً با رهبری های فردی یا نمادهای فردی همراه بوده و اثرات متفاوتی بر جای گذاشته است. جنبش استقلال طلبی هند تحت رهبری فردی قوی گاندی پیش رفت، و با ترور او صدمه زیادی خورد ولی متوقف نشد. جنبش ضد آپارتاید آفریقای جنوبی در واقع به رهبری کنگره ملی آفریقا (و نه ماندلا که سالیان دراز را در زندان می گذراند) پیروز شد، و نلسون ماندلا بیشتر رهبری نمادین آن را پس از آزادی از زندان به عهده داشت. انقلاب کوبا به رهبری فردی فیدل کاسترو به موفقیت رسید و پنج دهه حکومت استبدادی او را در آنجا برقرار کرد. هم اکنون نیز در برمه، کنیا و زیمبابوه، ما شاهد رهبری های فردی قوی در اپوزیسیون هستیم.

در مجموع، در سطح جهانی، به سختی می توان یک جنبش موفق سیاسی را پیدا کرد که در آن رهبری فردی به صورت واقعی یا نمادین وجود نداشته باشد. رمز موفقیت جنبش مشروطه بدون رهبری فردی را نیز باید عمدتاً در این دانست که نیروهای استبداد از توان یا دانش مقابله با یک جنبش اجتماعی فراگیر برخوردار نبودند.

در شرایط امروز ایران نیز به سختی می توان تصور کرد که یک جنبش سیاسی بدون رهبری عملی یا نمادین فردی بتواند به توفیقی دست پیدا کند. حتی جنبش دوم خرداد که نیروهای زیادی از جامعه مدنی را به همراه خود داشت تنها با رهبری نمادین خاتمی بود که به قدرت دست یافت.

از سوی دیگر، پراکندگی نیروهای سیاسی جامعه ایران به حدی است که شکل گیری یک رهبری جمعی در سطح ملی با یک برنامه حداقلی را در آینده نزدیک تقریباً نامحتمل کرده است. اگر سه دهه سرکوب نتوانسته است اپوزیسیون جمهوری اسلامی را به هم نزدیک کند به سختی می توان تصور کرد که این اپوزیسیون با یک تغییر رفتار سریع بتواند در آینده نزدیک بر این مشکلات فائق آید و طرحی نو در اندازد. فقدان این چشم انداز بسیاری از ایرانیان را بر آن داشته است که به انتظار بنشینند تا شاید دستی از غیب (قدرت خارجی) برون آید و کاری بکند، و یا یک قهرمان ملی پیدا شود و در شرایطی که بحران های داخلی و خارجی کیان و موجودیت جامعه ما را به خطر انداخته و مشکلات اجتماعی و اقتصادی و سیاسی داد مردم را درآورده است به نجات ایران و ایرانیان برخیزد.

گرایش «قهرمان سازی» یا «رهبرپروری» در بین برخی از فعالان سیاسی نیز رواج پیدا کرده است و از فرد یا افراد خاصی برای رهبری اپوزیسیون نام برده می شود. البته اگر کسی دارای توانایی رهبری باشد گوی حاضر و میدان باز است و او باید بتواند رهبری خود را ثابت کند. ولی در حال حاضر در داخل یا خارج کشور به سختی می توان فردی با جاه طلبی های سیاسی پیدا کرد که از یک اعتبار عمومی و مقبولیت ملی فرا گروهی، فراسیاسی و فراایدئولوژیک در بین مخالفان جمهوری اسلامی برخوردار باشد. غالب افرادی که از دید هوادارانشان به عنوان یک رهبر ملی نام برده می شوند تنها در میان قشر یا اقشار خاصی از جامعه نفوذ دارند و بر کلام آنان پهنه اپوزیسیون را در بر نمی گیرد. به عبارت دیگر، ما مدعیان صریح یا خجول رهبری زیاد داریم، ولی «آن سان سوکی» یا «مورگان چانگرای» نداریم.

دوستی نوشته بود که مشکل دموکراسی وجود «غول» هایی است که سد راه شده اند و نمی گذارند نیروهای تازه نفس وارد میدان شوند و راه گشایی کنند. در پاسخش نوشتم که از دید من مشکل این است که در بین اپوزیسیون غول نداریم. یعنی کسی که این قدر وزن داشته باشد که به حسابش بیاورند و این قدر نترس و شجاع باشد که حاضر باشد با گرفتن شاخ گاو با آن درگیر شود. آن چه که داریم غالباً غولچه هایی هستند که ادای غول را در می آورند، ولی کمترین جرأتی از خود نشان نمی دهند. مبارزه با جمهوری اسلامی البته با مبارزه با سایر نظام های سیاسی ضد دموکراتیک دیگر جهان متفاوت است و هزینه های سنگینی می تواند به همراه داشته باشد. ولی کسانی که می خواهند این مبارزه را بدون هزینه رهبری کنند، و یا هزینه آن را فقط از جان و مال هواداران خود بپردازند، جایی در رهبری این مبارزه نمی توانند داشته باشند. چانگرای این روزها توانسته است حکومت استبدادی موگابه در زیمباوه را از طریق صندوق رأی شکست دهد، ولی همین چندی پیش، او بهای مبارزات خود را تا پای کشیده شدن به میز محاکمه به عنوان خیانت، یا ضربات شدید پلیس که سر و صورت او را به شدت زخمی و خون آلود و کج و کوله کرده بود، پرداخت.

مبارزه برای دموکراسی در ایران امروز به یک رهبری داهیانه و شجاع نیاز دارد که بتواند در داخل ایران فعالیت کند و متناسب با مقتضیات و شرایط جامعه ایران و خصوصیات جمهوری اسلامی تاکتیک های مناسب آن را به کار گیرد. لازمه این کار آن است که رهبری یا باید در داخل کشور باشد و یا نمایندگان رسمی آن علناً در داخل کشور فعالیت کنند (آقای خمینی هم وقتی به مقام رهبری رسید که عده ای به نام او در داخل کشور فعالیت می کردند). مبارزه با رژیم با کنترل از دور عملی نیست، و نمی توان بدون یک نیروی سازمان یافته در داخل کشور که قدرت بسیج توده ای داشته باشد کوچکترین

دنباله مطلب در صفحهٔ ۳۸

Better Homes Furnishings & Consignment

Great Furniture at Consignment Prices In the Heart of Los Altos

Selling New & Almost New From Model Homes & Stage Pieces

گلچینی از زیباترین مبلمان

Very Unique

محل خرید اشخاص خوش سلیقه و مشکل پسند.

انواع اجناس تزئینی

ما بهترین قیمت و سرویس را در اختیار شما می گذاریم.

There's Always Something New

Come in and Visit Us, We Can't Wait To Serve You!

(650) 947-9400

400 Main Street, Los Altos, CA